اسامی خاص جغرافیایی در کتیبه‌های سغدی سند علیای پاکستان*

ویدا نداف

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

در سال ۱۹۷۹، پرفسور کارل جت‌مر[1] با همراهی همکار پاکستانیش پرفسور ای.اچ. دانی[2] تحقیقات اولیهٔ خود را بر روی تعداد زیادی سنگ‌نبشته، شامل ۵۵۰ کتیبهٔ سغدی، ۹ کتیبهٔ بلخی، ۲ کتیبهٔ فارسی میانه و ۲ کتیبهٔ پارتی در منطقه‌ای بین دهکدهٔ شتیال[3] و شهر چیلاس[4] آغاز کردند. بعد از آن، پرفسور سیمز ویلیامز[5] و دیگران ازجمله پرفسور هومباخ[6] کار را ادامه دادند و در سال ۱۹۸۹ سیمز ویلیامز حاصل این کار را در دو مجلد شامل کتیبه‌ها، یادداشت‌ها، و واژه‌نامه و عکس‌های کتیبه‌ها،

---

* این مقاله براساس پایان‌نامهٔ دکتری اینجانب که در تاریخ ۸۲/۱۰/۹ به راهنمایی سرکار خانم دکتر زهره زرشناس و مشاورهٔ سرکار خانم دکتر مهشید میرفخرایی در دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد علوم و تحقیقات عالی دفاع شده، تألیف شده است. با تشکر از استادان گرامی‌ام سرکار خانم دکتر زهره زرشناس و سرکار خانم دکتر کتایون مزداپور؛ که منابع مورد نظر را معرفی و مقاله را پیش از چاپ بازبینی کردند.

1. Karl Jettmar
2. A. H. Dani
3. Shatial
4. Chilas
5. Sims-Williams
6. Humbach

به‌چاپ رساند.

در این کتیبه‌ها تعدادی اسامی جغرافیایی مانند اسامی شهرها، کوه‌ها، رودها و نیز اسامی خاص اشخاص دیده می‌شود. از آن میان، به‌استثنای چند اسم،[۱] همهٔ اسامی به کاررفته در کتیبه‌های سغدی، اسم خاص مذکر بوده که تعدادی از آنها به‌صورت ساده آمده، نظیر اسم خاص c'c «چاچ» که همان شهر تاشکند است و تعدادی دیگر به‌صورت مرکب و در ترکیب با جزء اسم‌ساز[۲] آمده‌اند نظیر kš'ykndc، 'štyx'nc، wxw(š)'kk، ....

معادل‌سازی بعضی از اسامی کاملاً فرضی است و نمی‌توان اثبات کرد که اسم خاص به‌کاررفته در کتیبه همان مکان خاص جغرافیایی مورد نظر باشد. š'wγrc را معادل سیاه‌کوه گرفته‌اند که شاهد آن در بندهش و اوستا نیز آمده است؛ اما نمی‌توان ثابت کرد که این کوه معادل اسم خاصی باشد که درکتیبهٔ سغدی به‌کار رفته است.

اما بعضی از اسامی نظیر c'c، 'štyx'nc، m'ymrγc، wxwš با مکان جغرافیایی موجود در سغد کاملاً مطابقت دارد و مکان مورد نظر را نشان می‌دهد.

در این پژوهش کوشش شده است تا مکان اصلی اسامی جغرافیایی موجود در کتیبه‌های سغدی براساس کتاب‌های مختلف جغرافی تعیین و معادل‌یابی شود.

سغد

همان سغدیانای قدیم است شامل سرزمین حاصلخیز و خرمی که میان رود جیحون و سیحون واقع شده است و از رود سغد که شهرهای سمرقند و بخارا در کنار آن قرارگرفته‌اند، مشروب می‌شود. اوج و شکوه و جلال سغد در نیمهٔ دوم قرن سوم در زمان فرمانروایی امرای سامانی بود ولی آبادی بی‌همتای آن تا یک قرن بعد همچنان پایدار ماند. (لسترنج، ۱۳۳۷: ص ۴۸۹)

کلمهٔ سغد در بندهش به‌صورت swlk bwm آمده که ترجمهٔ آن چنین است: «... بهترین [سرزمین] دشت سوری ـ مانش آفریده شد که بدان سوریان ماندگاراند،...» (بهار، ۱۳۸۰: ص ۱۳۳)

دکتر مهرداد بهار در یادداشت‌های بندهش توضیح می‌دهد swlk bwm همان سرزمین سغد است که از نام اوستایی -suγδō-šayana گرفته شده و به‌صورت

sūrīg-mānišn درآمده است. (بهار، ۱۳۸۰: بخش ۹، یادداشت ۱۵، ص ۱۷۴)

بزرگ‌ترین شهرهای سغد، سمرقند و بخارا بود که اولی مرکز سیاسی و دومی مرکز دینی آن اقلیم به‌شمار می‌آمد؛ ولی هر دو ازحیث اهمیت برابر بودند و مراکز ایالت محسوب می‌شدند.

در متن پهلوی شهرستان‌های ایران بند ۲ آمده است:

به ناحیهٔ خراسان شهر سمرقند را کاوس قبادیان بن افگند و سیاوش کاوسان به فرجام رساند. (مارکوارت، ۱۹۳۱)

در توضیح نام این شهر چنین آمده است که جزء اول این ترکیب یعنی سمرقند ناشناخته است و جزء دوم kand- از kanta*[۱] فارسی باستان گرفته شده است. در سغدی kanθ (شهر) صفت مفعولی از $\sqrt{kan}$- (کندن) است که مترادف آن در ایرانی باستان kata*، فارسی میانه katak، فارسی‌نو kada (کده) به معنی «خانه» و در ختنی kantha (شهر) است. (همان، ص ۲۶)

جزء ترکیبی kand- در نام بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر دیده می‌شود؛ مانند تاشکند، بیکند،...

سمرقند درکنارهٔ بالایی رودخانه در خاور بخارا در محل مرتفعی بنا شده بود و از ساحل جنوبی رود سغد فاصلهٔ چندانی نداشت. گرداگرد شهر بارویی و پیرامون بارو خندقی ژرف قرار داشت و قلعهٔ شهر بر زمین مرتفعی استوار بود. زیر شهر، نزدیک رودخانه، روستاهای پهناوری در آغوش بوستان‌ها و درختان جای داشتند. در هر خانه‌ای آبی روان بود و در شهر، درخت سرو فراوان می‌رویید و دارالاماره[۲] و زندان داخل قلعه جای داشتند. به گفتهٔ یاقوت، این قلعه دو دروازهٔ آهنین پشت سر یکدیگر و خود شهر چهار دروازه داشت: دروازهٔ چین در سمت خاور، دروازهٔ بخارا در سمت شمال، دروازهٔ نوبهار در سمت باختر و بالأخره دروازهٔ بزرگ معروف به دروازهٔ کش در سمت جنوب. این شهر بازارها و گرمابه‌های بسیار داشت. عمارت‌های شهر همه از چوب و خشت ساخته شده و پر از جمعیت بود.

سمرقند بندر بزرگ تجاری بود. کاغذ سمرقندی که در آنجا ساخته می‌شد،

---

۱. علامت ستاره روی کلمات، نشانهٔ فرضی بودنِ ساختِ آنها است.

۲. محل حکمران شهر

به جاهای دیگر صادر می‌شد. اهالی سمرقند این صنعت را از چینیان آموخته بودند. این شهر در سال ۶۱۶ با هجوم مغول ویران شد؛ اما طولی نکشید که شکوه و جلال ازدست‌رفته را باز یافت. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۹۳-۴۹۲)

امروز سمرقند شهری در جمهوری ازبکستان است.

بخارا را «نومجکث» نیز می‌گفتند. در حوالی بخارا کوهی وجود نداشت و اطراف آن را باغ‌ها و کاخ‌ها و آبادی‌ها فراگرفته بود و دور آنها را بارویی که دوازده فرسخ طول داشت، کشیده بودند. باروی شهر هفت دروازهٔ آهنین به نام‌های دروازهٔ شهر، دروازهٔ نور، حفره، آهنین، قلعه، مهر، بنی اسد و دروازهٔ، بنی‌سعد داشت. مسجد جامع نزدیک ارگ[1] بود و در خود شهر هم مسجدهای کوچک متعدد و بازارها و حمام‌ها و میدانگاه‌های بسیار وجود داشت. (همان، ص ۴۹۱-۴۸۹)

بنای ارگ بخارا را به سیاوش نسبت می‌دهند. هنگامی که سیاوش از نزد پدر خود کیکاوس گریخت، از جیحون گذشت و به افراسیاب پیوست. افراسیاب دختر خود را به زنی به سیاوش داد و سپس، بنابه گفتهٔ عده‌ای، همهٔ کشور خود را به او داد. آنگاه سیاوش آرزو کرد در این ولایت از او اثری بماند؛ پس ارگ بخارا را بنا نهاد. اما بین او و افراسیاب نمّامی شد و افراسیاب سیاوش را به‌قتل رساند؛ و دخمهٔ او را در همین قلعه بنا نهادند. مردم بخارا در سوگ سیاوش نوحه‌ها و مرثیه‌ها دارند و رامشگران آن را به آهنگ می‌خوانند. (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۸)

امروز بخارا در جمهوری ازبکستان است.

و اینک اسامی خاص جغرافیایی که در کتیبه‌های سغدی آمده است به ترتیب نام شهرها، رودها، کوه‌ها و... بررسی می‌شود.

شهرها

اشتیخان: در کتیبه‌ی 592 به‌صورت ʾštyxʾnc آمده است؛ صفت نسبی و ترکیبی است از ʾšty (سه)، xʾn (خانه، چشمه) و c- (پسوند صفت نسبی‌ساز در زبان سغدی).

---

۱. قصر یا قلعهٔ کوچکی که در میان یک قلعهٔ بزرگ ساخته شده بود.

اشتیخان شهری است در شمال غربی سمرقند که در منابع اسلامی به‌صورت īštīxān آمده است. ʼštyx'nc یعنی «بومی اشتیخان» یا «اشتیخانی».

در هفت فرسخی شمال سمرقند، شهری بود به نام «اشتیخان» که ارگ و ربض[1] و چندین نهر داشت و آن را از رود سغد جدا کرده بودند. این شهر به کثرت مزارع معروف بود. اصطخری به‌مناسبت حاصلخیزی، آن را «قلب سغد» نامیده است.(لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۹۶)

چاچ: به‌صورت c'c درکتیبه‌های 3، 256، 412، ... آمده است.

چاچ شهر بزرگی بوده در محل فعلی تاشکند و نیز ایالتی به همین نام وجود داشته است. (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۸۳)

در باختر فرغانه ولایت چاچ است که در شمال خاوری رود سیحون قرار دارد. تورانی‌ها این شهر را «بنکث» می‌گفتند و این شهر نیز مانند بسیاری از شهرهای ماوراءالنهر دو نام داشت، یکی ایرانی و دیگری تورانی.

چاچ در قرن چهارم چند بارو داشت؛ بدین ترتیب که گرد شهر داخلی و ارگ متصل به آن یک بارو[2] کشیده شده بود. این شهر باغ‌ها و کشتزارها داشت و دارالاماره و زندان در ارگ که متصل به شهر داخلی بود، قرار داشت. مسجد جامع روی باروی ارگ بود. این شهر سه دروازه داشت. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۵۱۳-۵۱۱)

نام جدید این شهر تاشکند و مرکز جمهوری ازبکستان است.

کش: در کتیبهٔ 563 به‌صورت kš'ykndc آمده که ترکیبی از kš'y (کشای = کش)، knd (شهر) و c- (پسوند صفت نسبی‌ساز) است. kš'ykndc را می‌توان به «بومی کش» یا «کشانی» معنی کرد.

در ناحیهٔ جنوبی رود سغد، رود دیگری به‌موازات آن می‌گذشت ولی از رود سغد کوتاه‌تر بود و امروز آن را «کشکه دریا» می‌گویند. شهر «سبز» درکنار این رود واقع بود. شهر سبز را در قرون وسطی «کش» می‌گفتند. ابن‌حوقل دربارهٔ آن گوید شهری است دارای قهندز[3] و قلعه و ربض. شهری حاصلخیز و گرمسیر بود. میوه‌های آن از دیگر شهرهای ماوراءالنهر زودتر می‌رسید و نوبرهای آن را به بخارا

---

۱. دیوار شهر، حصار و بارو

۲. حصار ارگ

۳. حصار ارگ

می‌فرستادند. رود کشکه از کوه سیام سرچشمه می‌گرفت و از جنوب شهر کش می‌گذشت. در کوهستان مجاور کش معدن نمک وجود داشت؛ همچنین ترنجبین و بسیاری از گیاهان دارویی دیگر از آنجا به خراسان صادر می‌شد. امیر تیمور در قرن هشتم به آبادکردن این شهر که زادگاهش بود، فرمان داد و در زمان او این شهر، شهرسبز نامیده شد و تاکنون به این نام باقی است. (همان، ص ۴۹۹-۴۹۸)

یاقوت از این شهر به کشانیه نام می‌برد که در ۱۲ فرسخی سمرقند و قلب شهرهای سغد بود. (یاقوت، ۱۳۲۳: ج ۴، ص ۴۶۱)

کش یا کشان همان شهرسبز است که امروز در جمهوری ازبکستان است.

مای مرغ: در کتیبه‌های 86، 92، 184، ... به‌صورت m'ymrγc آمده است. این واژه صفت نسبی و ترکیبی است از m'y، mrγ (مرغزار، بیشه، چمن‌زار) که از -marəγa در اوستا گرفته شده است، و c- (پسوند صفت نسبی‌ساز).

m'ymrγc یعنی «بومی مای‌مرغج» یا «مای مرغچی».

مای مرغ یکی از روستاهای سمرقند بود که در جنوب این شهر قرار داشت. مای مرغ با سمرقند یک فرسخ فاصله داشت. این روستا ازجهت کثرت دهکده‌ها و درخت‌ها و فراوانی محصول بر همه امتیاز داشت (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۹۵).

ویشگرد (وشگرد): در کتیبهٔ «295» به صورت wyšx'n آمده که ترکیبی از wyš یا «ویو» (vayu) (همان ایزدوای یا ایزدباد) و x'n (به معنی «خانه، چشمه، منبع» در سغدی) است.

نام وشگرد از -waxša-gard گرفته شده و به معنی «بنیان‌نهاده در وخش» است. (منشی‌زاده، ۱۳۶۸: ۶۷)

اما اگر wy's را از vayu (وای، باد) و krt- را از -√kr «ساختن، انجام‌دادن» گرفته باشند، می‌توان آن را «بنیان‌نهاده بر وای (باد)» معنی کرد. موقعیت جغرافیایی و آب و هوایی این شهر نیز این معنی را تأیید می‌کند زیرا در حدودالعالم آمده است:

> وشگرد شهری است استوار اندر میان کوه و صحرا نهاده بر حد میان چغانیان و ختلان و اندروی دائم باد آید و از وی زعفران بسیار خیزد. (حدودالعالم، ۱۳۵۳: ۶۷)

بعضی از جغرافی‌نویسان آن را «واشجرد» خوانده‌اند. از شهرهای آن نوذر است که در بزرگی مانند ترمد است. (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۰۶-۲۰۴)

نام جدید این شهر فیض‌آباد است و در جمهوری تاجیکستان قرار دارد.

رودها

جیحون: نام جیحون در کتیبه‌های 58، 299، 449، 136، ... به‌صورت wxwšw، wxwš، xwš، wxš'ßy'rt، wxw(š)'kk، ... آمده است.

wxš (رودخانهٔ الهی) همان جیحون است که در اسناد کوه مغ نیز شاهد دارد:

ßwnty'n'k 'st'ny pt'yc ZKn ɣwy-št wɣwɣwk'n *(SDGM , NOV3, V18)*

...، فرمانده وَ خوخوکان (اُخوخوکان) ...

در بندهش این رود به‌صورت «وِه» آمده است:

> این دو رود را هرمزد از اباختر نیمه، از البرز فراز تازانید: یکی به خاوران شد که اَروَند و یکی به خراسان که وِه خوانند. از پس ایشان هیجده رود از همان سرچشمه فراز تازیدند،... آن رودها همه باز به این دو رود که اَرَنگ‌رود و وهرود است، آمیزند. (بهار، ۱۳۸۰: ۷۵-۷۴)

در اوستا اثری از این رود نیست؛ گویا در آنجا آناهیتا (ایزد مؤنث)، نمایش‌دهندهٔ آمودریا است (نام جیحون آمودریا هم بوده است). ایرانیان دورهٔ ساسانی آمودریا را وهِرود می‌نامیدند. (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۶)

weh-rōt ترکیبی است از weh که از -vohu «نیک و خوب» در اوستا و rōt از -rautah «رود» فارسی باستان گرفته شده است.

رود جیحون قدیم مرز اقوام فارسی‌زبان و ترک‌زبان یعنی ایران و توران بود. اعراب سرزمین‌های شمالی آن سوی رود جیحون را ماوراءالنهر می‌گفتند. سرچشمهٔ رود جیحون دریاچه‌ای است در تبت کوچک و در پامیر. (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۶۴-۴۶۱)

این رود را آمودریا، آمویه، رود بلخ، رانگهه، رود زرافشان، رود سغد، رود وخشاب، وهرود،... نیز نامیده‌اند.

چخ : در کتیبهٔ 474 به‌صورت cx'pk آمده است؛ اگر cx نام رود باشد. این واژه ترکیبی است از cx، p' (آب) و -k/-k' (پسوند صفت نسبی‌ساز).

> و دیگر چغان‌رود است از چغانیان رود و به حدود ترمذ به جیحون افتد و این رود از سوی شمال به جنوب رود. (حدودالعالم، ۱۳۵۳: ۲۷)

نام جدید چغان‌رود «سرخان‌دریا» است و در جمهوری ترکمنستان است. چغانیان‌رود، رود دیگری است که نام جدید آن هم «سرخان‌دریا» است و در جمهوری ازبکستان است.

کوه‌ها

سیاه‌کوه: در کتیبهٔ 169 به‌صورت (š'wγrc(yny آمده است. -yny پسوندی نامشخص است؛ و š'w-γr-c ترکیبی است از š'w (سیاه) که از syāva در اوستا گرفته شده است، γr (کوه) از gari*> ایرانی باستان و gairi از اوستا مشتق شده، و -c (پسوند صفت نسبی‌ساز).

این اسم خاص در منابع اسلامی به‌شکل sāγarǰ آمده که نام دهکده و کوه‌های نزدیک «اشتیخان» بوده است (بارتولد، ۱۹۶۸: ۶-۹۵ و ۱۳۰). šāwγar نام دو شهر در استان «اسفیجاب» (isfījāb) بوده است (همان، ص ۱۷۷، یادداشت ۶).

در بندهش آمده است:

> در دین گوید نخستین کوهی که فراز رُست البرز ایزدی بخت بود. از آن پس همهٔ کوه‌های دیگر به هیجده سال فراز رستند،... و نیز کوه سیاهمند و کوه برفمند که تفصیل آن چنین است: کوه سیاهمند و برفمند آن است که از ایشان کابل و آن ناحیه‌ها تا به ناحیهٔ چین رسته است. (بهار، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۱)

نام این کوه در اوستا: syāmaka و در پهلوی: syā-ōmand؛ شاید سیاه‌کوه در مشرق هرات باشد. (همان، ص ۱۷۲)

نام جدید سیاه‌کوه «منغشلاق» است و در جمهوری قزاقستان قرار دارد.

کوشان: این اسم خاص در کتیبه‌های 23 و 69 به‌صورت kwš''n آمده است.

این واژه در اسناد کوه مغ نیز شاهد دارد:

pwγ'r pnc ZY ZKn kwš'ny-k(') x ZY *(SDGM , A5(4))*

... پنج سکهٔ بخارایی و ده [سکهٔ]کوشانی و ...

کوشان نام قبیله یا خاندانی بوده است که در آغاز دوران مسیحیت، بر دیگر تخاریان تفوق یافت و شاهنشاهی مقتدری بنیان نهاد که از ناحیهٔ بلخ گسترش یافت و سرانجام منطقهٔ پهناوری از آسیای مرکزی تا هندوستان را دربرگرفت. شهر بلخ در

دورهٔ کوشانیان، مرکز تجاری پراهمیتی شد. این شهر یکی از توقفگاه‌های عمده در جادهٔ معروف ابریشم و در تقاطع راه‌هایی در جهات مغرب (مرو)، شمال (تِرمذ، چغانیان و کاشغر)، جنوب شرقی (کَندوز، سرخ کُتل، بَگرام) و هندوستان بود. آیین بودا در این دوره ـ به‌ویژه از زمان پادشاهی کنیشکا[1]ی اوّل، حامی بزرگ آن ـ در بلخ و به‌طور کلی در آسیای مرکزی گسترش یافت و بلخ در این زمان زیارتگاه بودائیان و محل معبد معروف نوبهار بود. (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۸۸-۱۸۷)

از دورهٔ کوشانیان، سکّه‌ها، مهرها و سنگ‌نبشته‌های متعلق به قرن‌های اول تا سوم میلادی و قرن‌های پس از آن و شمار اندکی دست‌نوشته که احتمالاً متعلق به قرن‌های هشتم یا نهم است و به زبان بلخی[۳] ـ یکی از زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی ـ نوشته شده، برجای مانده است. (همان، ص ۱۹۳)

تا اواخر دههٔ ۱۹۵۰، اصلی‌ترین منبع دردسترس برای بررسی زبان بلخی، سکّه‌های کوشانی بود که مطالعهٔ جدی آنها از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده بود. (همان، ص ۱۹۴)

وجود سکّه‌ها و شهرها و آثار هنری یونانی در شرق ایران، وجود یونانیان را ثابت می‌کند. یونانیان در بلخ درحدود صدوپنجاه سال باقی ماندند. پادشاهان در حکومت کوشانی لقب سلطنتی خاصی داشتند مانند شاه، شاهنشاه، قیصر، فغفور که این لقب خود معرف تلفیق جهانی فرهنگی در کوشان است. علتِ این تلفیق، وجود راه ابریشم و راه تجارت قدیم جهان متمدن است که همه از کوشان می‌گذشته است. کوشان سرزمینی است برای جمع‌آمدن فرهنگ‌های مختلف جهان متمدن آن روز: ایرانی، یونانی، رومی، چینی، هندی و فرهنگ خود این سرزمین (فرهنگ سکایی). (بهار، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۲۵)

پی‌نوشت‌ها

۱. از اسامی خاص مؤنث که در کتیبه‌های سغدی آمده است، می‌توان از rn(y)sh (کتیبهٔ 336)، skwntkh (کتیبهٔ 580) و sn'xr'mh (کتیبهٔ 18) نام برد.

۲. پسوند c-، k/-k'- که در این اسامی به‌کار رفته، صفت نسبی‌ساز است که از اسم صفت

1. Kanishka

می‌سازد و شخص را به اسم خاص نام‌برده‌شده نسبت می‌دهد. m'ymryc یعنی «کسی که بومی مای‌مرغچ است» یا «مای‌مرغچی».

۳. ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی، زبان ناحیهٔ بلخ را ـ که در آن زمان تخارستان نامیده می‌شد ـ تخاری می‌نامد. گروهی از پژوهندگان در نامگذاری این زبان، به‌جای زبان بلخی، یونانی ـ بلخی[1] (که به کاربرد خط یونانی تغییریافته‌ای برای نوشتن این زبان اشاره دارد)، کوشانی یا کوشانی ـ بلخی[2] را ترجیح می‌دهند. (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۹۴-۱۹۳)

کتابنامه

بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات آگاه.

ـــــــ . ۱۳۸۰. بندهش. تهران: انتشارت توس.

ـــــــ . ۱۳۸۱. از اسطوره تا تاریخ. گردآورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: نشر چشمه.

حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب. ۱۳۱۲. (۱۳۵۲ هجری قمری). به‌تصحیح و اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی. انتشارات مطبعهٔ مجلس.

چکنگی، علیرضا. ۱۳۷۸. فرهنگنامهٔ تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

زرشناس، زهره. ۱۳۸۰. جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانهٔ شرقی. تهران: انتشارت فَروَهَر.

قریب، بدرالزمان. ۱۳۷۴. فرهنگ سغدی (سغدی ـ فارسی ـ انگلیسی). تهران: انتشارت فرهنگان.

لسترنج، گای. ۱۳۳۷. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمهٔ محمود عرفان. تهران: شرکت علمی و فرهنگی.

مارکوارت، یوزف. ۱۳۶۸. وهرود و اَرَنگ. ترجمهٔ داود منشی‌زاده. تهران: مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاریزدی.

نرشخی، ابوبکرمحمدبن‌جعفر. ۱۳۵۱. تاریخ بخارا. تصحیح و تحشیه از مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یاقوت‌بن‌الحموی، ۱۳۷۶. معجم‌البلدان. ج ۴ بیروت.

Barthold, W. 1968. *Turkestan down to the Mongol invasion*, 3rd ed., London.

Bogoljubov, M.N, & Smirnova, O.I. 1963. *Sogdijskie dokumenty S gory Mug*, III. Moscow (= SDGM, III).

Frejman, A.A. 1962. *Sogdijskie dokumenty S gory Mug*, I. Moscow (= SDGM, I).

---

1. Greco-Bactrian
2. Kushano-Bactrian

Livshitz (= Livšic), V.A, 1962. *Sogdijskie dokumenty S gory Mug*, II. Moscow (= SDGM, II).

Markwart, J. 1931. *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānšahr.* Roma.

Sims-Williams, N. 1989. *Sogdian and other Iranian Inscriptions of the Upper Indus*, I, II. London.



